خراسان روزنامه صبح ایران
سه شنبه ۲۷ تیر ۱۳۹۶ . ۲۳ شوال ۱۴۳۸ . شماره ۱۹۵۸۶

آیت ا... سید ابوالقاسم کاشانی
(۱۳۴۰ - ۱۲۶۴ هـ.ش)

مجتهد، سیاستمدار و از شخصیت های برجسته در عرصه مبارزه با استعمار در تاریخ معاصر خاورمیانه بود. آیت ا... کاشانی، افزون بر رهبری نهضت ملی شدن صنعت نفت و مبارزه بی امان با نفوذ استعمار انگلیس در ایران، از رهبران انقلاب سال ۱۹۲۰ میلادی عراق بود و در زمره علمایی قرار داشت که در همراهی با میرزای دوم شیرازی، اسلحه به دست گرفتند و با استعمارگران جنگیدند.

بازیگران تاریخ

●●●

آیرم؛ جلادی که گریخت!

سر لشکر محمد حسین آیرم از رجال سیاسی و نظامی اوایل دوره رضاخان، فرزند یکی از ایرانیان مهاجر قفقاز، در سال ۱۲۶۱ (هـ.ش) در تهران چشم به جهان گشود. وی تحصیلات مقدماتی اش را در تهران و روسیه به اتمام رساند و سپس، برای ادامه تحصیلات نظامی عازم سن پترزبورگ شد و دوره ستاد فرماندهی را در آن کشور به پایان برد و علاوه بر زبان روسی، زبان فرانسه را نیز به خوبی فرا گرفت. آیرم همزمان با انقلاب مشروطه به ایران آمد و با درجه نایب اولی (ستوان یکمی)، در قزاق خانه مشغول به کار و در همان اوایل خدمت، آجودان کلنل لیاخوف شد. وی در سال ۱۲۸۰ به دسته پیاده دیویزیون قزاق پیوست و هشت سال بعد، با ارتقا به درجه سرتیپی، ریاست آتاماژور (ستاد) را برعهده گرفت. آیرم پس از ترک قزاق خانه، راهی روسیه شد و بعد از کودتای ۱۲۹۹، به ایران بازگشت و با یک درجه تنزل (سرهنگی) به استخدام قشون متحدالشکل درآمد و با سمت فرماندهی هنگ مازندران به ساری رفت. رضاخان در سال ۱۳۰۴، آیرم را به جای سرلشکر امیر طهماسبی به ریاست قشون آذربایجان گماشت و ریاست املاک سلطنتی را نیز به وی واگذار کرد. اعمال خلاف عفت او در آذربایجان، موجبات خشم و نفرت عمومی و روحانیون، از جمله آیت ا... انگجی شد و قیام مردم را در پی داشت. رضاخان، امیر احمدی را مامور رسیدگی به قیام تبریز کرد. او نیز آیرم را تحت الحفظ به تهران فرستاد. آیرم با تنزل رتبه، جزو افسران احتیاط و مدتی بعد به عنوان ریاست دژبان مرکز منصوب شد. او در فاصله سال های ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸، ریاست بازرسی ارتش و ریاست بازرسی پلیس را عهده‌دار بود. سال ۱۳۱۰ رئیس کل شهربانی شد و برای تحکیم حکومت رضاخان و از بین بردن مخالفان وی، از هیچ کوششی دریغ نورزید. در دوران ریاست او بر نظمیه، بسیاری از رجال قدرتمند کشور که مغضوب شاه بودند، به زندان، قتل یا تبعید محکوم شدند که از جمله این افراد می‌توان به تیمورتاش، داور و سردار اسعد اشاره کرد. آیرم در سال ۱۳۱۲ به درجه سرلشکری ارتقا یافت و قدرت فوق العاده‌ای پیدا کرد. او هنگام فرماندهی دستگاه ترور و وحشت شهربانی رضاخان، ثروت بسیاری اندوخت. تربیت جاسوسان مخفی، سانسور روزنامه‌ها و تأسیس پلیس سیاسی از جمله اقدامات وی در آن دوران بود. در سال ۱۳۱۴، آیرم متوجه کاهش میزان محبوبیتش نزد رضاخان شد و احتمال داد به زودی خلع و حتی دستگیر شود. به همین دلیل، به طور ناگهانی وانمود به از دست دادن قدرت تکلم خود کرد و به بهانه معالجه، با کسب اجازه از شاه، به آلمان گریخت. رضاخان که پی به فریبکاری او برده بود، با ارسال تلگرافی به ضمیمه هزار لیره، از وی خواست پس از معالجه به ایران بازگردد. اما آیرم، با وجود دریافت پول، از بازگشت به کشور امتناع ورزید. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران از سوی متفقین، آیرم به فکر تشکیل دولت "ایران آزاد" افتاد و برای انجام این کار به سراغ عدل الملک دادگر، یکی از رؤسای مجلس در دوره رضاخان رفت، اما با مخالفت وی روبه‌رو شد. او به همین دلیل، تنهایی دست به کار شد و دولتی تشکیل داد که بی حاصل بود. سرانجام آیرم، در سال ۱۳۲۷، پس از یک عمل جراحی در سوئیس، درگذشت.

مروری بر مبارزات میرزای شیرازی دوم علیه انگلیسی ها

فتواهایی که کمر استعمار را در عراق شکست

گروه اندیشه
info@khorasannews.com

جمعی از مبارزان شرکت کننده در قیام ۱۹۲۰ میلادی عراق

میرزای دوم یا میرزای کوچک، از مراجع تقلید ایران و رهبر سیاسی نهضت استقلال طلبی عراق در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری بود. میرزا محمدتقی، در سال ۱۲۵۶ (هــ.ق) در شیراز به دنیا آمد و دوران نوجوانی و جوانی خود را در این شهر سپری کرد. وی در سال ۱۲۷۱ به عراق رفت و در کربلا اقامت گزید و دروس مقدماتی را نزد علمای به نام این شهر فرا گرفت. او در محضر درس ملامحمد حسین مشهور به فاضل اردکانی حاضر شد و دروس سطح خود را نزد او و سیدعلی نقی طباطبایی به پایان برد. در سال ۱۲۹۱ با دوست و هم مباحثه خود، سیدمحمد فشارکی اصفهانی، به همراه میرزا حسن شیرازی، معروف به میرزای اول یا میرزای بزرگ، به سامرا رفت و در مجلس درس میرزا شرکت کرد و از شاگردان برجسته او بود. میرزای دوم، در همان زمان، از جانب میرزا حسن شیرازی برای گروهی از شاگردان وی، به شیوه و روش میرزای بزرگ تدریس می کرد و یکی از علمای بزرگ به شمار می رفت. به گزارش پایگاه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، پس از آن که میرزای بزرگ در سال ۱۳۱۲ ق درگذشت، نظر گروهی از مردم به رهبری دینی و سیاسی میرزای دوم متوجه شد. او در سامرا به اقامه وظایف شرعی و تدریس و تربیت طلاب پرداخت و اهل علم در محضر درسش حاضر شدند. وی تا ماه صفر ۱۳۳۶ در سامرا اقامت داشت و سپس به کاظمین رفت و مدتی بعد، در کربلا رحل اقامت افکند و تا پایان عمر آن جا ماند و به تألیف، تدریس و تربیت شاگردان پرداخت. پس از درگذشت آقا سید کاظم یزدی در ۱۳۳۷ ق، مرجعیت مطلق شیعیان برعهده میرزای دوم گذاشته شد.

■ دفاع از حقوق مسلمانان

میرزا محمدتقی شیرازی نظرات و اندیشه هایی دقیق داشت و در مطالب پیچیده و مسائل مشکل، تأمل فراوان می کرد. وی همانند میرزای بزرگ و آخوند خراسانی، مرجعی بزرگ، روشن بین و آگاه به مسائل سیاسی جهان اسلام بود. در ۱۳۲۹ ق، پس از تجاوز نیروهای روس به شمال ایران و کشتار مردم بی گناه و آزادی خواهان، فتوایی در لزوم مقابله با متجاوزان روس صادر کرد. در آغاز جنگ جهانی اول در ۱۳۳۲ هــ.ق / ۱۹۱۴ م که متفقین به دولت عثمانی اعلان جنگ دادند، وی نیز همانند دیگر علما و مراجع بزرگ عراق، بر ضد تجاوزات متفقین به سرزمین های عثمانی، اعلان جهاد داد: «... بر کافّه (همه) مسلمین لازم و واجب است که کمر حمایت از اسلام را محکم بسته، در مقصد اتحاد و دفاع از استیلای کفار و اعادی دین، مالاً و روحاً و نفساً، ساعی و جاهد باشند؛ تا این که اسلام و ممالک اسلامیه، از غلبه کفار، محروس و مشاهد مشرفه و اذان و اقامه و نحو آنها که از شعایر اسلام است، مبدل به کنایس (کنیسه ها) و نواقیس (کلیساها) و نحو (مانند) آنها که از علایم عبده اوثان (بت پرستان) است، نگردد.» پس از اشغال فاو توسط نیروهای نظامی انگلیسی که مقدمه اشغال عراق بود، میرزا محمدتقی در سامرا، فتوای جهادی دیگر صادر و عموم عشایر و آحاد مسلمانان را به وحدت کلمه و مبارزه به هر صورت ممکن بر ضد اشغالگران انگلیسی دعوت کرد و فرزندش شیخ محمدرضا را به نیابت از خود، برای پیوستن به مبارزان و همراهی آن ها در جبهه‌های جنگ، به کاظمین فرستاد. مهاجرت میرزا محمدتقی شیرازی به کربلا، موجب هماهنگی عملی بین علمای کربلا و نجف و تماس با عشایر و سازمان دهی و آمادگی برای مقاومت در برابر اشغالگران شد. بعد از پایان جنگ جهانی اول و اشغال عراق توسط نیروهای انگلیسی، قرار شد زیر نظر استعمارگران، انتخاباتی برگزار و حاکم دست نشانده‌ای برای آن کشور انتخاب شود. این امر با مخالفت مراجع و علمای شیعه عراق مواجه شد. در کربلا، شیخ محمدرضا، فرزند میرزا محمد تقی شیرازی، سازمانی به نام «جمعیت اسلامی» ایجاد کرد که روحانیون سرشناسی چون سید هبة‌الدین شهرستانی، عبدالکریم عوّاد، حسین قزوینی و دیگران در آن حضور داشتند. هدف این گروه مبارزه با قیمومت انگلستان و آزادسازی عراق بود. در آن هنگام میرزای شیرازی در راستای تقویت این حرکت، فتوایی را در ۲۰ ربیع الاول ۱۳۳۷ (هـ.ق)، به این شرح صادر کرد: «هیچ مسلمانی حق انتخاب و اختیار غیر مسلمان را برای حکومت و سلطنت بر مسلمانان ندارد». هنوز مدت کوتاهی از آغاز فعالیت «جمعیت اسلامی» نگذشته بود که انگلستان تصمیم به دستگیری و تبعید اعضای فعال آن گرفت و در ذی القعده ۱۳۳۷ (هـ.ق)، شش تن از سران آن جمعیت بازداشت و از آنجا به بغداد فرستاده شدند تا به هندوستان تبعید شوند. میرزای شیرازی پس از آگاهی از این موضوع، نامه‌ای برای «آرنولد ویلسون» حاکم انگلیسی عراق نوشت و ضمن اعتراض به تبعید آن عده، درخواست آزادی آنان را کرد. ویلسون در پاسخ، به توجیه تبعید این افراد پرداخت. وقتی نامه وی به میرزا رسید، بسیار ناراحت شد و اعلام کرد که به ایران مهاجرت می کند. با انتشار این خبر، نامه‌های بسیاری مبنی بر همراهی با میرزا برای مهاجرت به ایران، از نجف و کاظمین و دیگر شهرها ارسال شد. انگلیسی ها که از قیام عمومی مردم عراق واهمه داشتند، مجبور شدند در کمتر از چهار ماه، شخصیت های تبعید شده را به عراق بازگردانند.

■ انقلاب سال ۱۹۲۰ عراق

در سال ۱۳۳۸ هـ.ق / ۱۹۲۰ م دوره جدیدی از تلاش، در راستای گسترش دامنه مقاومت و آمادگی برای مقابله فراگیر علیه اشغالگری انگلیس آغاز شد. میرزای شیرازی به عنوان اولین گام، طی فتوایی در ۹ جمادی الثانی ۱۳۳۸ هـ.ق / اول مارس ۱۹۲۰ استخدام یا کار کردن در اداره قیمومت انگلیس را برای مسلمانان تحریم کرد و به دنبال آن، تعداد زیادی از کارکنان آن جا استعفا کردند و این روند، به مرور زمان افزایش یافت. اندکی پیش از آن، به درخواست میرزا، در اواخر جمادی الاول ۱۳۳۸ (هـ.ق)، نشستی محرمانه در شهر نجف، با حضور شمار زیادی از علما و رؤسای عشایر و رهبران فراتِ میانه تشکیل و طی آن قرار شد، حمله‌ای سراسری توسط نیروهای مردمی بر ضد اشغالگران انگلیسی آغاز شود. در ۱۵ شعبان ۱۳۳۸ هـ.ق / ۳ مه ۱۹۲۰ م، اجتماع بسیار محرمانه‌ای در منزل میرزای شیرازی، به ریاست وی تشکیل شد. اجتماع کنندگان بعد از بحث و گفت و گوی فراوان، در مورد اتخاذ یک طرح و خط مشی ثابت و فراهم کردن شرایط انقلاب فراگیر علیه انگلیس، تصمیم گرفتند و در پایان، در حضور میرزا، به قرآن کریم سوگند یاد کردند که آماده پاسخگویی به ندای دین و میهن خود و اطاعت از رهنمودهای رهبرشان باشند. موضع گیری میرزا در قبال اشغال عراق، دربرگیرنده دو نکته مهم بود: اول، ضرورت وحدت مسلمانان شیعه و سنی و دوم، ضرورت تلاش همه نیروها در سراسر کشور برای مقابله با اشغالگران. در پی پاره‌ای تحرکات انقلابیون مسلمان در بغداد، «بالفور» حاکم انگلیسی آن شهر، چند تن از رهبران مهم این جنبش را احضار کرد و به شدت مورد توبیخ و تهدید قرار داد. جعفر ابوالتمن، از رهبران قیام، نامه‌ای به میرزای شیرازی نوشت و از وی یاری طلبید. میرزا در پاسخ وی نوشت: «از بابت اتحاد کلمه مردم بغداد و خیزش علما و بزرگان و رؤسای آن دیار، به منظور مطالبه حقوق مشروعه ملت و اهداف مقدس، شادمان شدیم. خداوند کوشش تو و برادران و نزدیکانت را پاداش دهد و آرزوی ما و علمایی را که به جمع شما شتافتند و به واجبات اسلامی خویش قیام کردند، برآورده سازد.» پس از توسعه دامنه مبارزه در بغداد و به دنبال کشته شدن یکی از تظاهر کنندگان به دست نیروهای اشغالگر انگلیسی، میرزای شیرازی در ۱۰ رمضان ۱۳۳۸ هـ.ق / ۲۹ مه ۱۹۲۰، پیامی به این شرح برای مردم عراق فرستاد: «بدانید که برادران شما در بغداد و کاظمین به برگزاری اجتماع و تظاهرات مسالمت آمیز اتفاق نظر پیدا کرده‌اند. جماعتی بسیار، با رعایت امنیت و آرامش به تظاهرات مذکور اقدام ورزیده‌اند. هدف آنان از این کار، مطالبه حقوق مشروعه خویش است که ان شاءا... برقراری حکومت اسلامی و استقلال عراق را در پی خواهد داشت. این هدف به این صورت محقق می شود که هر ناحیه‌ای، گروهی را برای مطالبه حق خویش به پایتخت عراق یعنی بغداد اعزام کند؛ در حالی که همگان وحدت کلمه دارند. بر شما، بلکه بر تمامی مسلمانان است که در آغاز این حرکت شریف، با یکدیگر اتفاق داشته باشید و از اخلال در امنیت و مخالفت و مشاجره با یکدیگر بپرهیزید. چون تفرقه به مقاصد شما ضرر می زند و حقوقتان را که اینک زمان دستیابی به آن است، ضایع می کند.» در پی این اقدام، استعمارگران تصمیم گرفتند سران حرکت ضد انگلیسی و در رأس آنان، شیخ محمدرضا، فرزند میرزای شیرازی را بازداشت کنند. «میجر بولی»، فرماندار انگلیسی حلّه، مأمور این کار شد. وی با اعزام قوای بسیار، شهر و راه‌های ورودی آن را محاصره کرد و برای توجیه اقدام خود، نامه‌ای به میرزای شیرازی نوشت و هدف از این کار را حفظ امنیت و دستگیری اشراری که قصد فساد و غارت اموال و ایجاد رعب و وحشت دارند، ذکر کرد. میرزا پس از دریافت نامه و مشورت با مشاوران خود، نامه‌ای به خط شیخ مهدی خالصی، در پاسخ به حاکم انگلیسی حلّه فرستاد و ضمن حملاتی به او و اقداماتش، نوشت: «به حاکم سیاسی حله میجر بولی که خداوند هدایتش کند. نامه شما را خواندیم و از مضمون آن دچار شگفتی زیادی شدیم. زیرا فراخوانی نیروهای نظامی برای مقابله با افرادی که حقوق حیاتی و مشروع خویش را مطالبه می کنند، غیر معقول است و به هیچ وجه با اصول عدل و منطق همخوانی ندارد. هم اکنون می خواهم تا این پیام را به شما برسانم که توسل به نیروهای نظامی برای سرکوبی خواسته‌های مردم، مخالف عدل و اداره کشور است و چنانچه این بار نیز از گفت و گو با ما سرباز بزنید، توصیه من به مردم مبنی بر رعایت آرامش از ریشه ملغی می شود؛ در این صورت مسئولیت همه پیامدهای سوء بر عهده تو و یارانت خواهد بود.» با وجود این، استعمارگران انگلیسی در صدد مرعوب کردن مردم برآمدند و شیخ محمدرضا و یازده تن از همفکران و فعالان انقلاب را دستگیر و به جزیره «هنگام» تبعید کردند. اما تبعید آنها، شور و هیجان بیشتری در میان مردم به وجود آورد و آتش انقلاب شعله‌ور شد و خشم مردم فرات وُسطی را برانگیخت.

■ آغاز رویارویی سراسری

میرزای شیرازی، شرایط را برای آغاز رویارویی سراسری و انقلاب علیه اشغالگران آماده دید، لذا در پاسخ به استفتاهایی مبنی بر استفاده از اسلحه در قبال اشغالگران، فتوای دفاعیه‌ای را به این شرح صادر کرد: «مطالبه حقوق بر عراقیان واجب است و بر آنان واجب است در ضمن درخواست های خویش، رعایت آرامش و امنیت را بکنند و در صورتی که انگلستان از پذیرش درخواست هایشان خودداری ورزد، جایز است به قوه دفاعی متوسل شوند.» همچنین طی فتوایی که برای تمام مسلمانان فرستاد، آنها را به مقاومت در برابر انگلیسی ها و بیرون راندنشان از سرزمین های اسلامی دعوت کرد. در ۲۳ شوال ۱۳۳۸ هـ.ق / ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۰، رؤسای منطقه «مشخاب»، قیام خود را علیه قوای متجاوز انگلیسی اعلام کردند و به دنبال آن، منطقه «شامیه» نیز عَلَم مخالفت با اشغالگران را برافراشت. با اوج گیری انقلاب، کربلا مرکز ثقل حرکت های انقلابی شد که ابتدا رؤسای عشایر فعال در انقلاب، در آن مرتباً تردد داشتند؛ اما پس از حوادث «رازنجیه» که مسلمانان ۸۴ شهید و ۱۵۴ مجروح، و انگلیسی ها ۲۰ کشته و ۶۰ مجروح و ۳۱۸ مفقود داشتند، اهالی کربلا با حمله به فرمانداری و تصرف آن، رسماً به انقلاب پیوستند و پس از آزادی شهر به دست انقلابیون، در ۲۹ شوال ۱۳۳۸، به منزل میرزا محمدتقی شیرازی رفتند و درباره نحوه اداره شهر با وی مذاکره کردند.

■ ایجاد نظام حکومت دینی در کربلا

پس از آزادسازی کربلا، مقرر شد شهر توسط دو مجلس اداره شود: مجلس علمی و مجلس ملی. اهداف مجلس علمی رسیدگی به امور دینی و ترویج آن و حکمیت در منازعات داخلی شهر و عشایر بود. این مجلس متشکل از سید هبة‌الدین شهرستانی، سید ابوالقاسم کاشانی، میرزا احمد خراسانی، سیدحسین قزوینی و میرزا عبدالحسین شیرازی (فرزند میرزای شیرازی) بود. مأموریت مجلس ملی، گرفتن مالیات از مردم، تعیین مسئولان نظامی و اداری و برقراری امنیت در شهر و راه های اطراف و مانند آن بود. اعضای این مجلس، هفده تن بودند و آیت ا... شیرازی وظیفه نظارت بر دو مجلس را بر عهده داشت. میرزا محمد تقی شیرازی، مرجعی عالم، متقی و آگاه بود و به فارسی و عربی اشعار زیبایی می سرود و همانند جدش (میرزا محمدعلی)، «گلشن» تخلص می کرد. وی در ۱۳ ذی الحجه ۱۳۳۸ (هــ.ق)، در ۸۰ سالگی، در حساس ترین و بحرانی ترین دوران انقلاب، در کربلا درگذشت. پیکر او بر دوش مردم عزادار تشییع شد و شیخ الشریعه اصفهانی بر او نماز خواند و در یکی از حجره های زاویه جنوبی صحن حرم امام حسین (ع) به خاک سپرده شد.

گزارش تاریخی

●●●

تهران چگونه توسط مشروطه خواهان فتح شد؟

روز ۲۲ تیرماه سال ۱۲۸۸، تهران توسط مشروطه خواهان فتح شد و دوران استبداد صغیر به پایان رسید. این واقعه، نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران محسوب می شود. به گزارش ایبنا، طبق گزارش مورخان، نخستین دسته از مشروطه خواهان که به قصد تسخیر پایتخت، از قرارگاه خود خارج شدند، هزار سوار بختیاری بودند که به سرداری حاجی علیقلی خان، سردار اسعد، در آغاز ماه جمادی الثانی ۱۳۲۷، از راه جوشقان و قم عازم تهران شدند و نیروی دولتی را که در کاشان متمرکز شده بودند، پشت سر گذاشتند و در همان حال، سران دیگر بختیاری، در تدارک نیرو و بسیج افراد برای حرکت به سوی پایتخت بودند. وصول خبر حرکت سردار اسعد به تهران، چنان رعب و هراسی در دل درباریان و رجال دستگاه استبداد انداخت که کلیه وزیران، غیر از اسعدالدوله، از شغل خود کناره گیری کردند و از اطراف محمدعلی شاه پراکنده شدند.» در «تاریخ هجده ساله آذربایجان»، درباره برخی از درباریان که از ترس حرکت نیروهای مشروطه به سمت تهران به مشروطه خواهان پیوستند، چنین آمده است: «جز اسعدالدوله، کسی با محمدعلی شاه نماند. ما از این مرد نکوهش نوشته ایم و در اینجا از ستایش باز نمی ایستیم. این کار او مردانه و دلیرانه بود ولی دیگران را هرچه نکوهش کنیم، رواست، اینان آن کسانی اند که همیشه پیرامون محمدعلی میرزا و پدر بر پدر، از درباریان بودند و بیشتر ایشان، زمانی که محمدعلی میرزا مجلس را به توپ بست و رشته کارهای کشور به دست لیاخوف و شاپشال افتاد، عنوان وزارت داشتند. هر روز در باغشاه آن بیدادگری های لیاخوف را با دیده دیدند و تماشا کردند و این اندازه مردی از خود نشان ندادند که به آن بیدادگری ها ایراد گیرند؛ ولی اکنون، بی درنگ از کار کناره جستند و این از بهر آن کردند که رو به سوی مشروطه بیاورند و دیگر از دسته درباریان بیرون باشند.» علی اصغر شمیم در کتاب «ایران در دوره سلطنت قاجار»، با اشاره به پیشروی مشروطه خواهان به سمت تهران می نویسد: «نیروی تحت فرماندهی سردار اسعد در قم با رسیدن نیروهای جدید از بختیاری و مجاهدین داوطلب اصفهان و فارس تقویت شدند. مقارن این اوقات، قزوین به تصرف نیروی مجاهدین گیلان درآمد که فرماندهی آنان با محمد ولی خان نصرالسلطنه سپهدار بود. حرکت این نیرو از قزوین به سوی تهران، تا کرج بدون خونریزی صورت گرفت و اولین برخورد این نیرو با دسته‌ای از قزاقان، به فرماندهی بلینف، در کنار پل کرج روی داد. یفرم خان به همراهی دوست و همکار خود ابراهام خان، که هر دو اعضای برجسته حزب «اتحاد و اتفاق» یا داشناک ارامنه تابع ایران بودند، با یک حمله نیروی قزاق را درهم شکستند. کمی بعد، بین نیروهای سپهدار و سردار اسعد که اولی در کرج و دومی در رباط کریم موضع گرفته بودند، ارتباط برقرار شد. در این موقع، نمایندگان سیاسی انگلستان از جانب سفارت انگلیس در تهران با دو سردار ملیون تماس گرفتند و گفت و گو کردند، شاید آنان را از حرکت به سوی تهران باز دارند، ولی نتیجه‌ای به دست نیاوردند، جز آن که مشاهدات خود را یادداشت کردند که بعدا در کتاب آبی، نشریه رسمی وزارت خارجه بریتانیا، درج شد.» او می افزاید: «مجاهدین گیلان و اصفهان و بختیاری طبق قراری که بین فرماندهان آن دو نیرو گذاشته شده بود، به سمت تهران پیش راندند. در این آرایش، یفرم خان و سربازان ورزیده و جنگ دیده او، در مقدمه و بختیاری ها در جناح راست و مجاهدین گیلان در جناح چپ، پیش می رفتند. نبرد با نیروهای دولتی که از تهران تا کاروان سرای سنگی جلو آمده بودند، سه روز طول کشید و نیروی دولتی شکست خورد. آن گاه برای تصرف تمام نقاط حساس پایتخت نیز، سه روز جنگ در داخل شهر ادامه یافت تا آن که روز ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ (هـ.ق)، محمدعلی شاه از تاج و تخت و مقام سلطنت دست کشید و به کعبه آمال خود، یعنی سفارت روس پناهنده شد و به این ترتیب، عمر حکومت استبدادی سیزده ماه برای شاه، با نکبت و تلخ کامی به پایان رسید.»